

دام بهمئی بیش از همه گوسفند و بز است و پس از آن گاو . بهمئی گاو و گوسفند و بز را بیشتر برای شیر نگاه می دارد تا گوشت . از شیر آنها ماست و پنیر درست می کند و کره می زند و روغن می گیرد . پشم گوسفند و موی بز هم نزد بهمئی اهمیتی خاص دارد . او از موی بز ریسمان می ریسد و سیاه چادر می بافتد ، و از پشم گوسفند قالی و « گبیه »^۲ و خورجین و چیزهای گسترده و پوشیدنی دیگر فراهم می کند .

فروش پشم و مو و بافته های آن ، و فروش فرآورده های شیری ، و نیز گاو و گوسفند و بز ، با کشاورزی کم رونق دهقانان ، چرخ اقتصاد زندگی ایل بهمئی را می گرداند .

بهمئی خر و اسب و استر هم دارد ، ولی کم واسب کمتر . خر و استر برای باربری و کوچ نگاهداری می شود و اسب برای سواری و سوارکاری و رزم . خانها و خاتراگان بهمئی بیش از دیگران اسب دارند و هر خانواده چند سر . این اسبها خانها را در هنگام رزم و گریز سودمند می افند و زنان و فرزندان شان را در هنگام کوچ و عروسی .

کوچ

بهمئی ها چادر نشین اند ، مگر برخی که چند سالی است ده نشین شده اند . سرشت يك زندگی چادر نشینی کوچ است . کوچ چادر نشین حکایتی است از زندگی ابتدائی این شکل نیاافتگی زندگی ، از طبیعت برهنه و آرام کوه و دشت چنان رنگی ساده و زیبا یافته ، که همه رنگهای فریبنده زندگی شهری در برابرش پریده و بی رنگ مینماید .

چادر نشینان بهمئی چون سرزمینی کوهستانی دارند و آب و هوایی متغیر ، و نیز چون دامپرورند و ناگزیر از یافتن چراگاه های تازه ، پس ناچارند بکوچند . کوچ بهمئی زمستانی است و تابستانی . در زمستان پیش از آن که سرما از سرزمین

گرمسیریشان برود ، سیاه چادرهای خود را برمی چینند و با آنچه درونش چیده اند بر پشت خر و استر و گاهی هم گاو می نهند و هر دسته کاروانی ترتیب می دهند و دنبال گله و سگ گله شان به بیلاق می روند . در میان راه هر دسته به دشت یا دامنه کوه یا میان دره بی سبز و خرم که برسند ، چند روزی سیاه چادرهای خود را در جوار هم برپا می کنند و اجاقهایشان را می افروزند و زندگی را آنچنان که بوده دنبال می کنند . گله و رمشان هم هر سپیده دم با کودکان و چوپانان به کوه و دشت می رود و همراه با آهنگ نی شبانان به چرا می پردازد . روزی که چراگاه برهنه شد و گوسفند بی روزی ماند آن روز سیاه چادرها برچیده می شود و کاروانها به راه می افند و می رود به جایی که پر نعمت است و سبزین .

کوچندگان که به سرزمین بیلاقی رسیدند می مانند تا آخرین روزهای تابستان که هوای بیلاق لطیف است و بی آزار و زمینش سبز و رویا .

این کوچ تابستانی بهمئی بود . کوچ زمستانی از پاییز آغاز می شود . در این فصل گروه گروه زندگی خود را جمع می کنند و بردوش چهارپایان می نهند و به قشلاق باز می گردند تا پائیز و زمستان را در سرزمین گرمسیری بگذرانند .

هر کوچ يك یا چند هفته طول میکشد . در راه کوچ هر دسته از بهمئی جایی را که چادر می زند و شبها و روزهایی می گذرانند « وار » می نامد . راه کوچ و وارهای هر گروه کوچنده معین است و مقرر .

چادر نشینانی که همراه با دامپروری کشاورزی نیز می کنند ،

۲ -- کبه نوعی قالی است که از پشم گوسفند و به رنگهای طبیعی (سیاه و سفید و خاکستری و قهوه ای) بافته می شود .



در برچیدن سیاه چادر ، زن و مرد و کودک و جوان به یکدیگر کمک میکنند



چادر نشینان سیاه چادرهای خود را با اسباب خانه
بر پشت خر و استر می‌نهند و کاروانی ترتیب
می‌دهند و در پی سنگ و گله‌شان می‌کوچند

سوی دیگر شیربها با طیبی‌ها و یوسفی‌ها و خدریها . طیبی‌ها
تاب نیاوردند ، ناچار با بهمئی‌ها از در دوستی آمدند ، شیربها
و دیگران که در رزم استوار بودند و در انتقام کینه‌کش ،
جنگیدند تا نیر ویشان و تاب ایستادگیشان رفت . ناگزیر سرزمین
خود را برای بهمئی‌ها وا گذاشتند و بجایی رفتند که آسایشی
داشت و زمینی گسترده و بی‌رقیب .

امروز شیربها و خدریها پراکنده‌اند و بی‌نشان . یوسفی‌ها
هم طایفه‌ی هستند از ایل بهمئی و بهمئی‌ها هم ایلی بزرگ
و درخور نام و نشان .

هسته سازمانی ایل بهمئی يك «بَهون» است . «بَهون»
سیاه چادری است که درونش يك خانواده زندگی می‌کند با يك
«چاله» (اجاق) روشن . این خانواده پدر و مادر را با فرزندان
که زناشوئی نکرده‌اند دربر می‌گیرد . گاهی نیز خواهر یا
مادر پدر را .

چند بهون را که در تکه خاکی گردهم افراشته‌اند يك
«مال» یا يك «آوادی» (آبادی) می‌خوانند . خانواده‌های
يك آبادی همه با یکدیگر خویشاوندند و مردانشان از يك پدر
و يك نیا .

چند مال يك «دهه» را پدید می‌آورد که ده تا پنجاه
بهون دارد . دهه‌ها «تیره» و تیره‌ها «طایفه» را تشکیل
می‌دهند .

ایل بهمئی سه طایفه دارد . «احمدی» و «مهمندی»
(محمدی) و «آلادینی» (علاءالدینی) . احمد و محمد برادر
بودند و پسران «بهمن» . بهمن هم پسر «عالی» بود و پی‌گذار
ایل بهمئی . محمد پسری داشت «میسا» (موسی) نام و میسا هم

کوچ تابستانی را پس از برداشت خرمن و دیرتر از دیگران
می‌آغازند .

تاریخچه و سازمان ایل

بهمئی‌ها درباره تاریخچه ایل خود و چگونگی پدید آمدن
آن داستانی دارند که تاریخ شکل یافتن ایل بهمئی را به سبب
تا چهارصدسال پیش می‌رساند و نسب مردمش را به لره‌های
«بهداروند» .

داستان چنین است که چهارصد سال پیش مردی «عالی»^۳
نام ، دختری از بزرگ طایفه سادات را به زنی می‌گیرد . او از
این زن پنج پسر می‌آورد به نامهای بهمین و طیب و یوسف و شیر
و خدر . پسرهای او نیز فرزندان می‌آورند و پسران ایشان
نیز همچنین . بهمین و طیب و شیر و یوسف و خدر هر يك ایلی
تشکیل می‌دهند که «بَهْمئی» و «تیبئی» و «شیرعالی»
و «پسویی» و «خِدرِ عالی» یا «خیرِ عالی» نامیده شدند .
این پنج ایل زمانی چند در کنار هم به صلح و صفا ، در سرزمینی
که امروز خاك بهمئی‌اش نامیده‌اند ، زندگی کردند . روزگار
خوشی و آشتی آنها دیری نپایید . روزی بهمئی‌ها جای زندگی
را تنگ دیدند و چراگاه را تنگتر ، پس بهانه ساز کردند
و ناسازگاری آغاز و با ایلهای دیگر که روزگاری باهم احساس
خویشی می‌کردند و همخونی ، برهم زدند . آشویی پیا شد
و زد و خوردی سخت میان‌شان در گرفت . سویی بهمئی‌ها بودند ،

۳ - بهمئی‌ها «عالی» (علی) را پسر «بختیار» و بختیار را پسر
«اوزمان» و اوزمان را پسر «بیدر» و بدر را پسر «بهداروند»
می‌دانند .

چهارپسر به نامهای «علا» و «خلیل» و «نری» و «مهمد» . از فرزندان علا و آل و تبارش طایفه «الادینی» پدید آمد ، و از این روی از دوطایفه دیگر ایل بهمئی تازه تر و جوانتر است . خلیل تیره بی تشکیل داد به نام «خلیلی» از طایفه «مهمدی» . نری هم تیره ای به نام «نریمیسا» (نری پسر موسی) که پراکنده اند در سه طایفه «مهمدی» و «احمدی» و «الادینی» . از مهمد هم در طایفه «الادینی» تیره «مهمد میسا» (محمد پسر موسی) درست شد .

ایل بهمئی بجز این سه طایفه، طایفه بی هم به نام «یسوی» (یوسفی) دارد . این طایفه زمانی ایلی بوده با سازمانی و ویژگیهای جداگانه بی . با گذشت زمان و بسبب جنگ و زدوخورد های ایلی ، ایل «یسوی» تحلیل رفت و کوچک شد و امروز طایفه بی است «کناری»^۴ از ایل بهمئی و در زیر نفوذ و قدرت آن .

طایفه احمدی خود دوطایفه شد . «بیجینی» (بیژنی) و «جلالی» بیژن و جلال فرزندان احمد بودند . طایفه بیجینی دوازده تیره دارد و طایفه جلالی چهار تیره . هر یک از این تیره ها چند تیره کوچک و چند دهه دارند . پاره بی از تیره های دوطایفه بیجینی و جلالی که کوچک و کم جمعیت اند تنها چند دهه را در بر می گیرند .

طایفه احمدی هفت تیره «کناری» نیز دارد که خودی نیستند و از ایل یا طایفه یا جایی دیگر آمده اند . از این هفت تیره سه تیره سیدند و یک تیره شیخ و خادم امامزاده «بابا احمد» . سه تیره دیگر «مالخانی» و «نریمیسا» و «آهنگر» است . مالخانی ها در دستگاه خانهای ایل بهمئی خدمت می کنند و به همین سبب آنها را «مالخانی» (مال : خانه و آبادی) یا «عمله» می خوانند . تیره نریمیسا از همان نریمیسای طایفه مهمدی است و تیره «آهنگر» از چلنگران ایل بهمئی بوده اند . طایفه «مهمدی» پنج تیره و طایفه «الادینی» هشت تیره دارد و هر یک چند تیره «کناری» . تیره ها و دهه های طایفه الادینی بیش از طایفه های دیگر ایل بهمئی است .^۵

سرپرستی

پدر خانواده بزرگ یک بهون است و کار داتس ترین و سالخورده ترین پدرها «ریش سپید» یک مال یا آبادی . دهه هم ریش سپید دارد ولی تیره «کدخدا» . ریش سفید را پیر مردان دهه بر می گیرند : درگزینش او کدخدا و خان هم دست دارند . ریش سفید مردی است دانا و شایسته و از خواسته های این جهانی باندازه بی دارد که بتواند بیش از دیگران مهمان به چادر خود ببرد و از آنها پذیرائی کند .

کدخدا را «خان» بر می گیرند . «خان» بزرگ و سرپرست طایفه است . کدخدایان مردانی کاربر و پخته اند ، و همین پختگی ، آنان را به کدخدایی نشانیده . کدخدایانی نیز

هستند که کدخدایی را از پدر به ارث برده اند .

خان دوطایفه در یک خانواده توانگر و نیرومند ، می گردد . به این معنا که خانهای هر طایفه مقام خان را از پدر یا برادر بزرگ خود می گیرند و پس از خود به پسر یا برادرشان می سپارند . اگر خانواده خان بی مرد شود یا تنگ دست و ناتوان ، یا ناشایست ، مردی از خانواده بی دیگر که نیرومند است و ثروتمند به مقام خان می رسد . خانهای ایل بهمئی همه با یکدیگر خویشند و همه از یک نیا .

خانها نیز بزرگی دارند . اوسالار ایل است و «ایلخان» نامیده می شود . ایلخان با قدرت و سیاست و تدبیر توانسته است از میان خانهای ایل بهمئی برگزیده شود . ایلخان کنونی ایل بهمئی آقای محمد علی خلیلی است . مردی است پنجاه ساله و آرام و خوش رو . پیش از او و پس از مرگ پدرش - «حسین خان» - دوازده سال ایل بهمئی ایلخان نداشت و اکنون بیست سال می شود که او ایلخانی می کند .

بخش دوم

خانه

بهمئی ها چند گونه خانه دارند «اشکفت» ، «بُهون» ، «کَپر» و «تَو» . ابتدائی ترین و طبیعی ترین آنها «اشکفت» است . اشکفتها غارهایی است در دل کوه و بیشتر در سرزمین بیلاقی ایل بهمئی ، که در پناه آن تنگدست ترین مردم آن ایل آرام می گیرند .

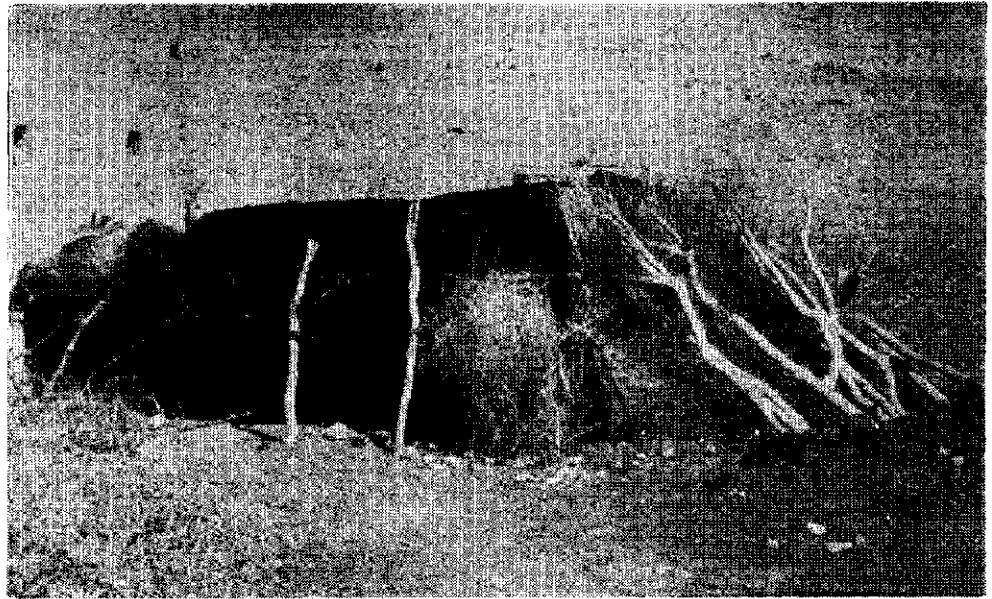
«بُهون» یا سیاه چادر خانه بیلاقی بیشتر بهمئی ها و خانه قشلاقی پاره بی از آنهاست . بهون از موی بز بافته می شود و بافندگان آن زنان و دختران می باشند . هر بهون بامی دارد و دیواری جدا از بام . بام هر چادر از ۱۲ تا ۲۰ «لت»^۶ بهم می آید . درازای هر «لت» به بزرگی و کوچکی چادر بستگی دارد و بزرگ بودن چادر هم به دست پُری و عیالواری صاحب آن . دیوار چادر را «لَتَف» می نامند که آن را با «سَک» های چوبی (میخهای چوبی) به بام می دوزند .

هر بهون را چند دیرک برپا نگاه می دارد . این دیرکها را به گویش بهمئی «سیم» می نامند . یک سر هر سیم روی زمین و یک سر دیگرش زیر یک یا دو الوار یا تیری است به نام «تَل» که میان بام گذاشته شده است .

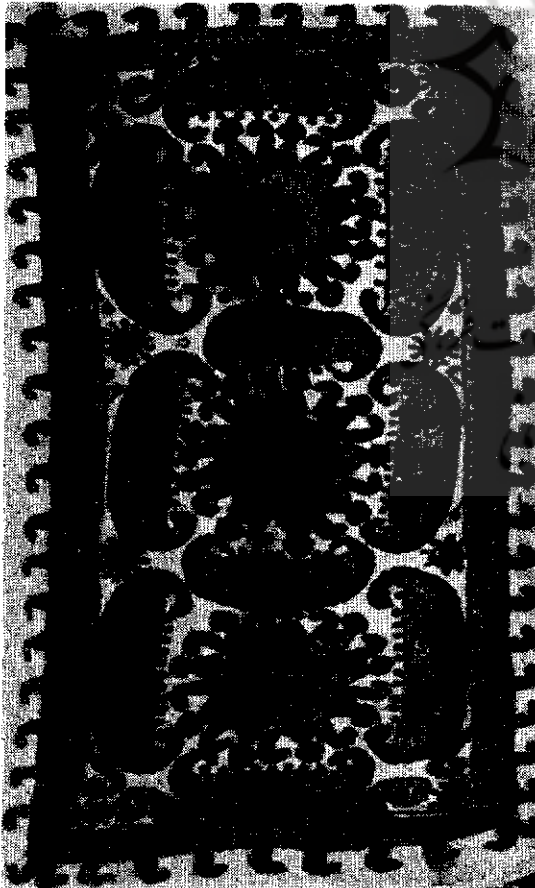
۴ - در این مقاله طایفه ها و تیره هایی که از ایل بهمئی نبوده اند ولی اکنون در کنار آن زندگی می کنند و خود را از آن می دانند و نیز طایفه ها و تیره هایی که از گروه خود جدا شده و به طایفه ها و تیره هایی دیگر پیوسته اند «کناری» نامیده شدند .

۵ و ۶ - نمودار سازمان ایل بهمئی و نسب نامه خانهای آن همراه مقاله است . از آقای منوچهر کلاتری که در ترسیم نمودار ایل و نسب نامه خانهای آن مرا یاری کرده تشکر می کنم .

سیاه چادری در زمستان سرد
و یخ بسته



نقش يك نمذ بهمنی



آرایش درون بهون ساده است و به ذوق و سلیقه زنان جلوه می گیرد . چینن و آویختن پارمی از چیزها در چادر به رسم سنتی است ایلی و قدیمی .

در میان چادر تختگاه^۴ باریکی است که آن را «تکواره» می نامند و رویش رختخواب و قالی و خورجین و خرد ریزهای دیگر زندگی را می چینند . شیوه چینن تلواره چنین است که نخست «خُور» های گندم و آرد را روی تختگاه می گذارند به گونه ای که دهانه آنها در «عقب چادر» بیفتند . روی خورهای گندم و آرد جاجیمی می آویزند تا آنها و انبار زیر تختگاه را در «جلوی چادر» بپوشاند . روی جاجیم «گبه» ها و قالیهارا می چینند و بر آنها جاجیم ها و گلیمهای تاشده را . رختخوابهارا که هر شب هنگام خواب به آنها نیازی افتد روی همه می گذارند . درون بهون با چیده شدن تلواره دوبخش می شود : بخش «پس بهون» (عقب چادر) ، که زنهای خانواده در آن زندگی می کنند ، و بخش «پیش بهون» (جلوی چادر) که ویژه مردان خانواده است و مهمانان آنها .

«چاله» یا اجاق و تنورخانه در «پس بهون» کنده شده است . در گوشه ای از «پس بهون» با «نی چیت» «کَل بَری» درست می کنند که جایگاه نگاهداری بره و بزغاله است . کف زمین «پس بهون» لخت است . «تیوری»^{۱۰} و «ابن دون»^{۱۱} و چیزهای کوچک دیگر از تیرکهای پس بهون آویخته می شود . کف زمین «پیش بهون» با نمذ و گبه و قالیچه پوشانیده می شود .

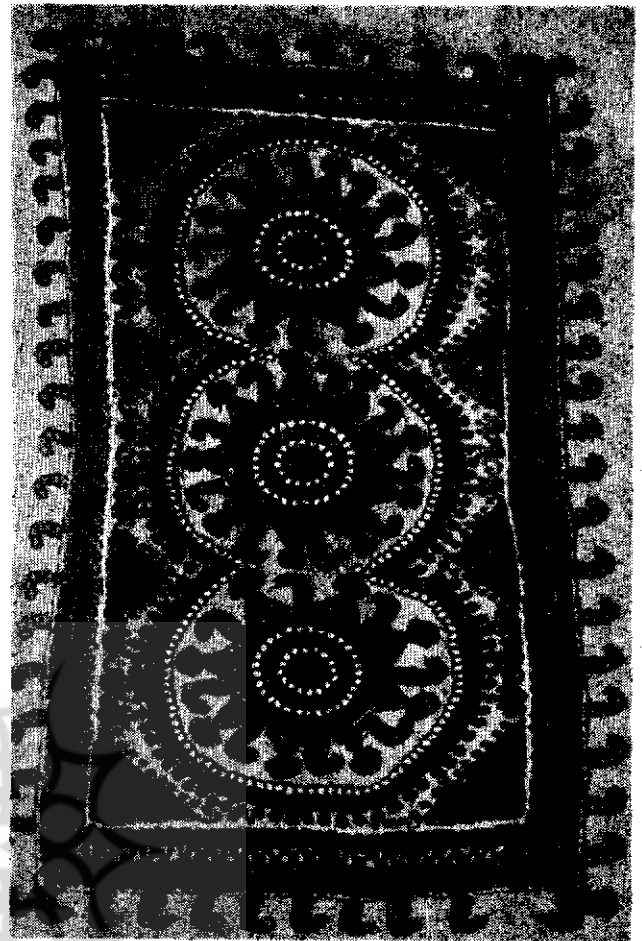
۷- لت : تخته ، پاره . درازا و پهنای هر لت معین است .

۸- تلواره : تختگاه ، الوار یا چوب تخت و همواری است که

روی دوپایه یا سه پایه سنگی گذاشته شده .



کپر تابستانه



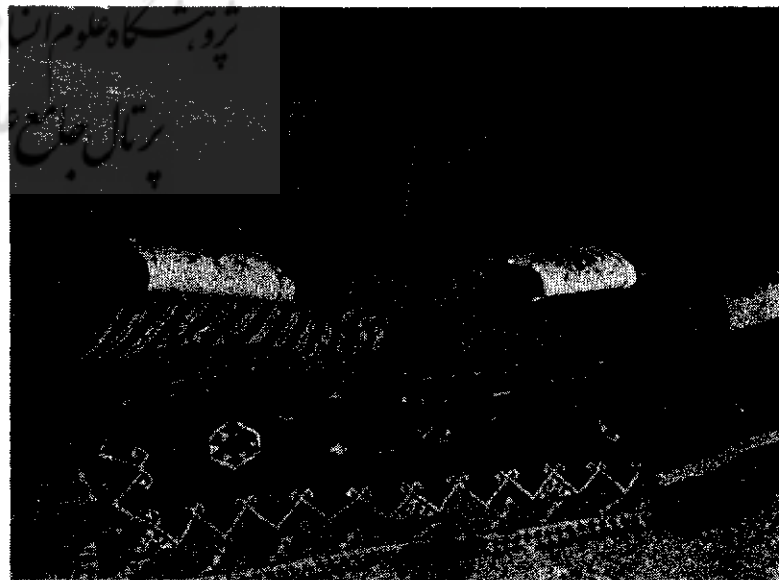
نقشی از يك نمذ زیبای بهمنی

ونقش و نگارهای زیبای جاجیمی که روی خورهای گندم تلواره کشیده شده در این بخش جلوه می کند .

در تابستان پاره‌یی از بهون‌ها به گونه‌یی افراشته می‌شود که يك پهلوی آن باز است تا نسیم و هوای بیشتری به درون آن بوزد . در این گونه بهون‌ها تلواره در عقب چادر - که پهلوی دیگر آن است - چسبیده به «لتف» ، گذاشته می‌شود .

کپر بهمنی‌ها دو گونه است : کپر زمستانی و کپر تابستانی . کپر زمستانی در بیلاق ساخته می‌شود و چون در بهار و تابستان بارندگی کم است ، آنرا فقط از «نی» و «لگوم»^{۱۴} می‌سازند . کپر زمستانی را در قشلاق - وهم در بیلاق - با دقت و استحکام بیشتری می‌سازند ، زیرا خانه‌یی است همیشگی و جایی است که برف و باران پاییز و زمستان به روی آن می‌بارد . دیوار کپر زمستانی یا «کر» از سنگ یا خشت است و بام آن از نی و «لگوم» . نی و لگوم را بایکدیگر می‌بافند و نوع بافت آنرا «آینه بندی» می‌نامند . تیری چوبی به درازای کپر

تلواره چیده شده



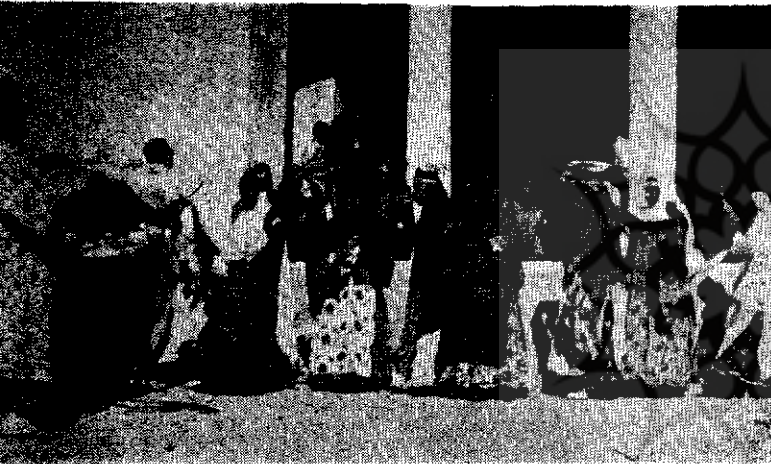
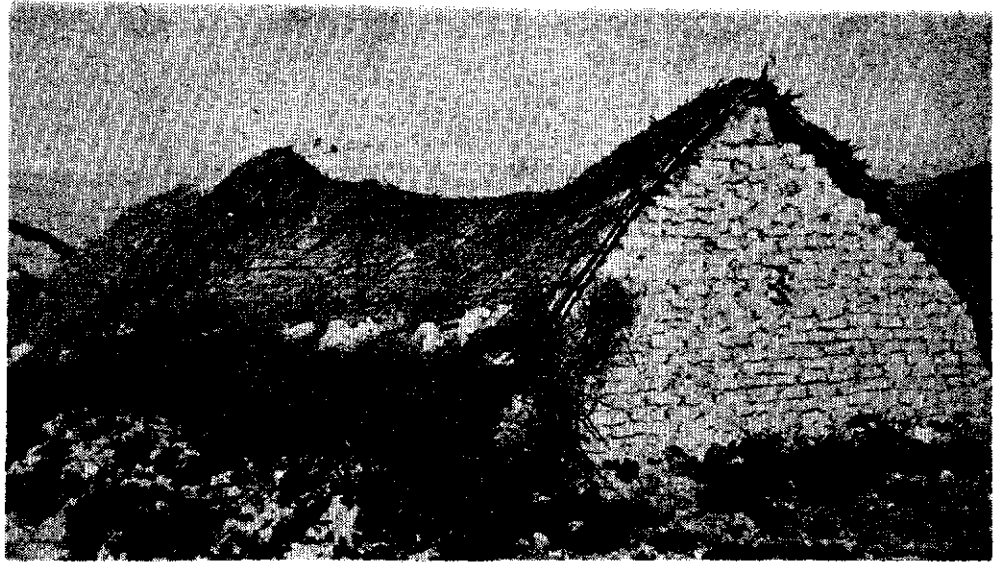
۹ - کیسه و جوال .

۱۰ - تیوری : نمکدان . تیوری از پشم گوسفند بافته می‌شود و با نقش‌های گوناگون نگارین است .

۱۱ - «آینه دوشن» : آینه‌دان . از پشم و مانند توبره است . خانواده‌هایی که باسوادند در آینه‌دان قرآن و حافظ و شاهنامه و فلک‌ناز و جوهری نیز می‌گذارند .

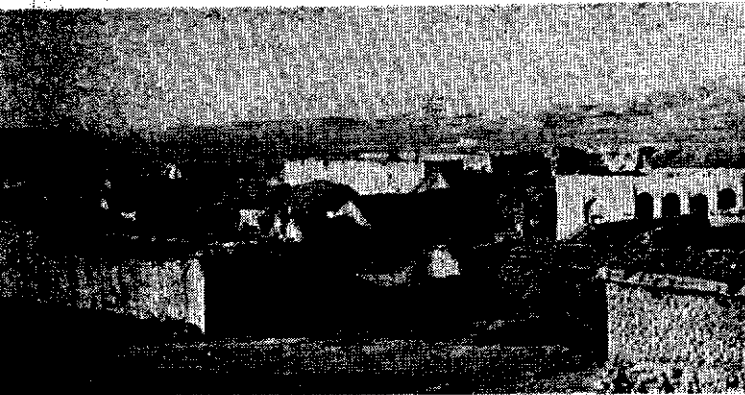
۱۲ - گیاهی است که در کنار برکه‌ها و آب‌های ایستاده و رودخانه‌ها می‌روید .

کپر زمستانه



زنان و مردان بهمئی در برابر خانه خان شورا انگیز تر می رقصند

نمای دهی با خانه‌ها و کپرهايش



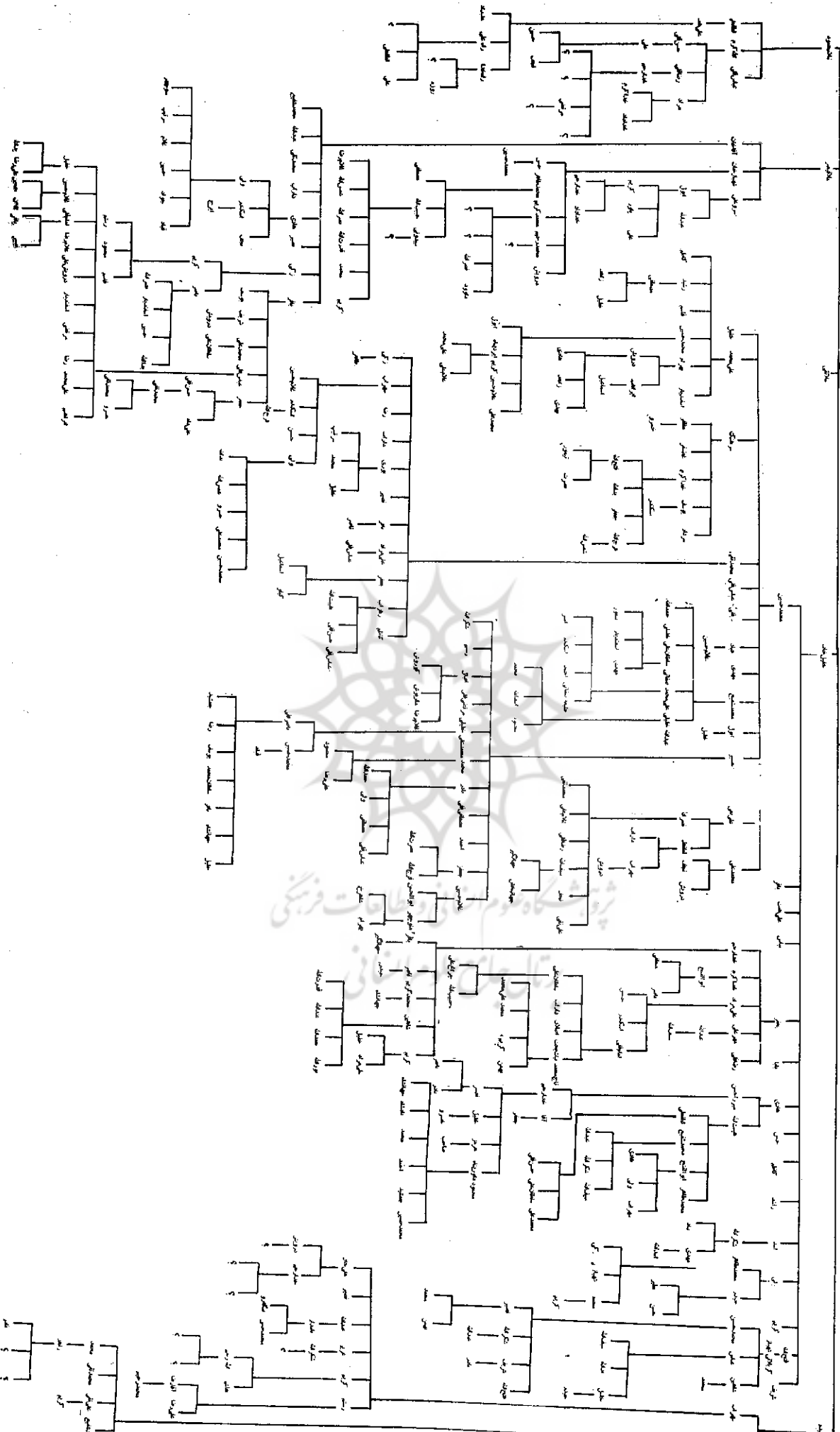
در زیر بام افتاده است که آن را «مَلُونْد» می خوانند . ملوند را تیرهایی چوبی که «رک» نامیده می شود و سر آنها دوشاخه است ، در زیر بام نگاه می دارد . هر کپر سه تا چهار «رک» دارد . تیرکها وجوبهای کوتاهی هم که «خَر پُشت» نام دارد زیر بام افتاده بطوری که يك سر آنها روی ملوند و سر دیگرشان روی دیوار کپر است .

«تو» یا اتاق ، خانه گلین بهمئی هاست . «تو» پیشرفته ترین خانه هایی است که در خاک بهمئی ساخته شده . مصالح بیشتر آنها سنگ و گچ و تیر چوبی است . خانه هر کشاورز يك اتاق دارد و يك آغل زمستانی . پارچی هم دو اتاق و يك حیاط . خانه خانها و خاترا دگان ساختمانهای بزرگی است همچون قنعه که بر روی تپه های بلند ساخته شده و مشرف است بر خانه های پرافتاده روستائیان . بیشتر این خانه ها يك اتاق بزرگ دارد که مهمانخانه خان است و چند اتاق معمولی که ویژه زنان و کودکان است . انبار و آغل زمستانی و کفش کن و حیاط هم از بخش های لازم این گونه خانه ها می باشد .

ده نشینی

ده نشینان ایل که در سراسر خاک بهمئی پراکنده اند شمارشان بسیار کم است . از میان طایفه های ایل بهمئی ، طایفه احمدی بیشتر از همه ده نشین دارد . اکثر این ده نشینان با آن که ده دوازده سال بیش نیست که از چادر و کوچ بریده و به خانه و ده پناه آورده اند ، ولی در همین زمان کوتاه توانسته اند به زمین و خانه شان اخت کنند و به زندگی درون خانه گلی دل ببندند ، و چون ساکن شده اند و ثابت ، به آبادی و آبادانی هم علاقه نشان بدهند .

بیشتر تخته قاپوشدگان بهمئی در دهستان جایزان گرد



نام طایفهها، تیرهها، زیر تیرهها و دههها درسازمان ایل بهمشق، بادر نظر گرفتن امکانات چاپخانه، به گویش محلی نوشته شده است. (صورت فارسی ادبی نامها و بصحت و گفتگو درباره آنها در کتاب «ایلها و طایفههای کهگیلویه» آورده خواهد شد.)

آمده‌اند. در این دهستان که بیش از هیجده ده دارد، بجز بهمئی‌های طایفه احمدی، گروهی عرب معروف به «زیدونی» و «دیلمی» و «میویسات» و «حمید» و پاره‌یی ترک قشقای به نام «لرکی» و دسته‌ای «چنگلوانی» و «قناتی» و «آقاجری» و «درویش» زندگی می‌کنند. تخته‌قاپوش‌گان دیگر هم در «گل‌زرد»، «کیکاووش»، «ده تا کابید»، «تل‌آهنگر»، «باواحمد»، «سیاشیر»، «تنگ آیدال»، «سرجوشیر»، «کیلکی»، «سرلیکک»، «لیکک»، «سنگاب»، «کت» و «قلعه‌علا» و... بسر می‌برند.

ده‌نشینان «لکک» و «کت» برخلاف جایزانیها، در خرداد ماه برای هواخوری، خانه‌های خود را به کسی می‌سپارند و دهات را رها می‌کنند و با زن و کودک و گاو و گوسفند به بیلاق می‌روند. سه‌ماه تابستان را در بیلاق می‌گذرانند و در پاییز به ده و خانه خود باز می‌گردند.

بهمئی‌هایی هم که ده و خانه‌شان در سردسیر یا همجوار سردسیر است، تابستان از خانه‌های خود بیرون می‌آیند و در نزدیکی ده بر سر تپه یا دامنه کوهی، سیاه‌چادرهای خود را برپا می‌کنند و چند ماهی دور از ده بسر می‌برند.

کشاورزی

کشاورزی در سرزمین بهمئی چندان رونقی ندارد. یکی برای آن که خاک بهمئی کوهستانی است و دیگر برای آن که هنوز بیشتر ایل بهمئی چادرنشین‌اند و خانه به‌دوش. گو این که چند سالی است برخی از چادرنشینان هم زمینی زیر تخم کشیده‌اند و کشت و زرع می‌کنند.



خار و بوته کوه و بیابان می‌تواند اجاق خانه و سیاه‌چادری را بيفروزد و گرم کند



زن بهمئی بامهربانی کودک «هَوو» پش را در «تَهْت» (گهواره) می‌خواباند

مگر در خانواده‌های خانها و خاتراگان که نان آنها را زنان خدمتکار می‌پزند .

تنور نان‌پزی بهمئی ساده‌است و آن چالهی‌است که درون چادر یا « کپر » یا « تو » کنده شده . دور تنور سه پارچه سنگ می‌چینند تا ساج نان را روی آن بگذارند . این سنگها را « کچک » می‌نامند .

ابزار کار نان‌پزان « توك » و « تیر » و « تاو » و « سفر » است . « توك » تخته‌بی‌است تخت و هموار و پایه‌دار که چانه خمیر را روی آن باز و تنك می‌کنند . « تیر » نورد یا ورده نان‌پزان است . زنان با تیر چانه خمیر را تنك و نازك می‌کنند . « تاو » همان تاوه یا ساج است که نانها روی آن سرخ و پخته می‌شود . « سفره » دستیافی‌است از پشم گوسفند یا موی بز که چانه‌های خمیر روی آن چیده می‌شود .

نانهای بهمئی از آرد گندم و آرد بلوط است . نامی‌ترین و همگانی‌ترین آنها نان « تیری » و « بلبَل » و « تَبَدون » و « كلگك » و « بَركو » است .

« تیری » نانی‌است گرد و نازك و مانند نان لواش تهرانی . « بلبَل » نانی‌است گرد ، و سترتر از نان تیری . « تَبدون » یا تافتون نانی‌است گرد و كلفت است . روی تَبدون را پس از پخته شدن روغن سرخ شده می‌مالند و شكر می‌پاشند . « كلگك » نانی‌است که از آرد بلوط پخته می‌شود و رنگش تیره و سیاه است .

« بركو » نانی‌است گرد و كوچك و ستر . همگانی‌ترین نان خورشهای بهمئی « شیربرنج » ، « دَوا »

کشاوری درخاك بهمئی بیشتر دیمی‌است و ابزار آن ابتدایی و منحصر به بیل و خیش و گاو و خر . گندمی که درخاك بهمئی می‌روید دو گونه است : « كُول » که دانه‌اش درشت و مرغوب است و « نَرَم » که دانه‌ی ریز و نامرغوب دارد . نانی که از آرد گندم كوله پخته می‌شود سفید و خوش خوراك است و نان گندم نرمه سرخ است و نامطبوع .

در زمینهایی که رودخانه‌ی دارد و آبی فراوان ، بجز گندم وجو ، برنج نیز کاشته می‌شود . برنج « گِردِه » و برنج « چلیپا » یا « شهری » .

کار ویشه زنان

کار زنان سنگین‌تر و دشوارتر از کار مردان است . آنان با دمیدن سپیده از جا بر می‌خیزند و تا آفتاب‌پر می‌دوند و کار می‌کنند . نان می‌پزند . هیمه و بوته از کوه و جنگل می‌آورند . گاو و گوسفندان را می‌دوشند . آب آشامیدنی خود را از چشمه و رودخانه می‌آورند . پنیر و ماست می‌بندند . کره می‌زنند و روغن می‌گیرند . گاهی هم که فراغتی می‌یابند به کارهای دستی می‌پردازند . و همه این کارها همراه با شوهرداری و کودك‌پروری و پخت‌وپز و كمك به شوهر در برداشت خرمن ، از بام تا شام ، آنان را سرگرم می‌کند .

تنها در جشنها و عروسیهاست که زنان فراغتی می‌یابند تا گردهم جمع بشوند و چند ساعتی به رقص و شادمانی بپردازند .

نان‌پزی و خوراکیهای بهمئی

زنان در ایل بهمئی پخت نان را به عهده دارند و نان‌پز هر خانواده و سیاه‌چادر زنان همان سیاه‌چادر و خانواده‌اند .



سنگ نمك را با « بَرده‌هتر » خرد و نرم می‌کنند



قوٹی خالی روغن نباتی توانسته
در میان چادر نشینان دامپروور
رایابد و در کنار اسباب آشپزخانه
زنان بنشینند

و «تَمَبُون» (تنبان) و «چادر» یا «روسری» و «دستمال سر» و «دَلگ» (آرخالق نیم تنه) و «مینا» و «گیوه» است. هر زن دو یا سه تنبان می پوشد. تنبان از پارچه های گلدار دوخته می شود. تنبان رو از ۱۶ تا ۱۸ متر پارچه ابریشمی و تنبانهای زیر هر یک از ۱۰ تا ۱۲ متر چیت گل و بوته دار است. بلندی هر تنبان به اندازه پهنای پارچه است و پهنای پارچه از یک متر بیشتر. دوخت تنبان ساده است. دوسر پارچه را از پهنای بهم می دوزند و لبه یک بر آن را لیفه می کنند و در آن بند می کشند و می پوشند. تنبان خشک ندارد و دورا دور لبه پایین آن را براق و نوار رنگین می دوزند. تنبان در پای زنان پف می کند و پرچین می شود.

پیراهن زنان دوختی ساده دارد و پارچه اش از ابریشم گل و بوته دار است. هر پیراهن چهارمتر پارچه می برد. بالاتنه و دامن پیراهن یکسر و راسته است و بلندی آن تا یک وجب زیر زانو می رسد. دوپهلوی دامن از کمر گاه تا پایین چاک دارد. آستین پیراهن سه ربعی است و مجددار، و چون شانه های پیراهن پهن و بزرگ است آستین آن تا مچ دست می رسد و با تکمه یی بسته می شود. پیش سینه پیراهن از زیر گلو تا زیر پستان باز است و با بند یا تکمه بهم می آید. این چاک برای آسان در آوردن پستان در هنگام شیر دادن به کودک است. از این روی هم همیشه چاک پیراهن بیوم زنان و دختران و زنان بی کودک شیرخوار بسته است و سینه شان پوشیده.

چادر زنان از شش تا هفت متر پارچه توری نقره دار

(آش دوغ)، «ریجال» (برانی)، «کله جوش» (دوغ پخته با روغن و پیاز و تخم مرغ)، «کله گوشت» (آبگوشت با آش دوغ)، «ریجال» (برانی)، «کله جوش» (دوغ پخته ترید نان بلوط)، «لیوی» (آغوز پخته و سفت شده)، «هر» (آش جو) و «گیوین» (آش گندم) می باشد.

زبان و مذهب

بهمی ها شیعه مذهبند. احکام و مراسم مذهبی را تا آنجا که شناخته اند، پذیرفته اند، بهمی های دهنشین و کشاورز در انجام مراسم مذهبی تا اندازه یی از بهمی های چادر نشین استوارترند.

راهنمایان مذهبی ایل ملاها هستند. ملاها دهنشین اند و سید، و بیشتر از طایفه «سادات» ایل بهمی. آنان غالباً خواندن و نوشتن را آموخته اند و یکی دو کتاب مذهبی نیز خوانده اند. گذران زندگی ایشان از کمک های نقدی و جنسی مردم است، مگر برخی که به کشاورزی و دامپروری می پردازند. بهمی ها به گویش لری سخن می گویند. گویش آنها با گویش ایله و طایفه های همسایه (طیبی، بویراحمد، چرام و...) تا حدی شبیه است و با گویش لر بختیاری و لرستانی فرقهایی دارد. مردان و پاره یی از زنان بهمی فارسی را هم می دانند و می توانند با فارسی زبانان گفتگو کنند.

پوشاک زنان

پوشاک زنان بهمی «جوم» (پیراهن یا جامه)



هنگامیکه «توشمال» آهنگ رقص
«هوشکله» را بنوازد، زنان
و مردان جوان باشور و وجدی
خاص درهم میآمیزند
و به دست افشانی می پردازند

«دستمال سر» دستمالی است چهار گوش و بزرگ، و از
نافته یزدی. زمینه دستمال سر مشکی و راه راه است و کنار آن
حاشیه دار. این دستمال را مانند لیجک می کنند و بعد به صورت
نواری بهن درمی آورند و میان آن را به پیشانی می گذارند
و دوسرش را در پشت سر گره می زنند.

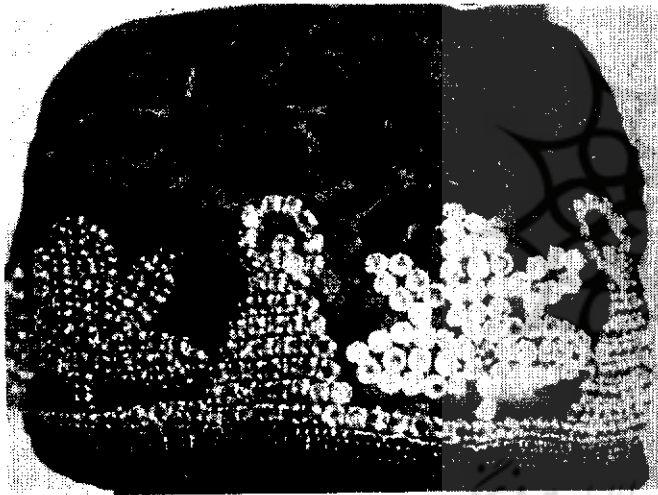
یا چیت گلدار است. پارچه چادری بیشتر از پارچه های تیره
و مشکی انتخاب می شود. چادر را برای رفتن به میهمانی و عروسی
و سوگواری سر می کنند.
«مینا» سه متر پارچه ابرشمی نازک و لطیف گلدار است.
مینا را به گونه ای بر سر می بندند که همه سینه آنها را بپوشاند.



زنان بهمنی اگر ساعتها برقصند
خسته نخواهند شد بخصوص اگر
رقص دستمال باشد



زنان برای خوشبخت کردن شوهر ناگزیرند با «هَوُو» سازند و صمیمی باشند. این دوزن هووی یکدیگرند. زنی چانه خمیر را روی «توک» با «تیر» تنگ می‌کند و دیگری چانه تنگ شده را روی «تاوه» می‌برد



کلاه زنان خانها و خانوادگان بانگین‌های رنگی مزین می‌شود

رویه کلاه زنانه از مخمل گلی یا آبی است و آسترش از چیت گلداز. روی دوره کلاه را بامنجوق و نگین‌های رنگارنگ گل‌بوته نشان می‌کنند. این گونه کلاه‌ها ویژه زنان خانواده‌های خانها است. کلاه زنان معمولی بهمی بجای منجوق و نگین، پولکهای حلبی دارد.

«دلگ» زنان بهمی نیم‌تنه‌ای است جلویاز که رویه آن از مخمل سرخ یا سیاه یا سبز و آستر آن از چیت گلداز انتخاب می‌شود. آستین‌های دلگ بلند و چاکدار می‌باشد و چاک آن از سرمج تا به زیر آرنج می‌رسد. دور مج آستین دلگ و لبه پایین و دو لبه جلوی آن منجوق‌دوزی و نگین‌دوزی می‌شود. پاپوش زنان گیوه‌های ملکی است که در شهر بهبهان دوخته می‌شود.

آرایش زنان و زیورهای آنان

زنان بهمی بسیار ساده و طبیعی آرایش می‌کنند. گیسوان را بلند نگاه می‌دارند و تارکشان را از میان سر باز می‌کنند. چهره را هیچگاه بزک نمی‌کنند و فقط در هنگام رفتن به عروسی حنا به دست و پایشان می‌پینند.

زیورهای آنان «گوشوار» (گوشواره) و «خالک» (بینی‌بند) و «زرنا» (گلویند) و «بازلفی» (زیوری طلائی یاقره‌بی که از موی روی بناگوش می‌آویزند) و انگشتری است. پوشاک مردان

پوشاک قدیمی مردان بهمی «جُوم» (پیراهن یقه‌طوقی) و «تنبان» و «دلگ» و «شال‌کمر» و «جوقا» و «کلاه‌نمدی» و «گیوه ملکی» بود، ولی اکنون بیشتر آنها بویژه جوانان نشان جامه‌های کهن ایلی را کنار گذاشته و جامه‌های «شهری‌روستایی» می‌پوشند.

پوشاک کنونی بیشتر بهمی‌ها کت و شلوار است و پیراهن یقه‌دار بازاری و کفش چرمی. زمستانها هم پالتو و «پلور». برخی از مردان هم جامه قدیمی را با جامه شهری روستایی درآمیخته‌اند و چندتکه از آن را با چندتکه از این باهم می‌پوشند. پارچه «جومه» مردان از متقال یا چلوار سفید است و دوختش ساده. یقه‌اش طوق دارد و پیش‌سینه آن از یقه تا زیر پستان چاک. سرچاک در زیر گلو با دو بند گره می‌خورد. آستینهای آن بلند و مچدار است و پارچه‌ی هم بی‌مچ. پارچه تنبانی از دبیت یا متقال مشکی است. پاچه شلوار

تَنگ و تنوره‌ای است ، کمرش لیفهی و بَندی .
 دلگ از پارچه‌های گلداز دوخته می‌شود. دوخت و ریخت
 آن مانند آرخالق و ردای مردان قدیم تهرانی است .
 پنج تا هفت متر چلوار یا متقال سفید ، و گاهی دبیت
 قهوه‌یی سوخته یا سبز ، شالی است که بهمئی به کمر و روی
 دلگ می‌بندند . برخی از طایفه «سادات» شال سبز می‌بندند .
 جوانان «جوجه مَشْدی» بهمئی دو تاشال روی هم می‌گذارند
 و بر کمر خود می‌بندند تا پَنف کرده و بر آمده نشان بدهد .
 کلاه آنها نمیدی است و بیشتر قهوه‌یی رنگ و کفششان
 گیوه ملکی .

«جوقا» عبای نازک خاکی رنگی است که در بهبهان بافته
 می‌شود . بهمئی‌ها جوقا را بیشتر در هنگام جنگ و سنیز
 می‌پوشیدند .

هنرهای دستی

هنرهای دستی زنان بهمئی قالی ، بهون ، جوراب ،
 «شله» ، «خُور» ، «خُرج» ، «جوال» ، «بِنر» ، گبه
 و جاجیم و «وریس» است که پاره‌یی از آنها به نقش‌های ساده
 طبیعت نگارین شده .

«شله» از موی بز بافته می‌شود و «خُور» از پشم
 گوسفند . تار «خُرج» از موی بز و پودش از پشم گوسفند
 است . «بِنه» تور بافته شده‌یی است مخصوص بردن خوشه‌های
 گندم .



بالا : در چهره آرام و محبوب
 این زن بهمئی دردی نهفته است .
 او جامه تشرا از خانواده خان
 وام گرفته تا بتواند در برابر
 دوربین عکاسی بایستد و زیبا
 جلوه کند



پائین : زنان هنرمند بهمئی
 با پنجه‌های خسته خود
 نقش و نگارهای زیبایی بر قالی
 می‌نشانند



شکل ۸۴ - درفش ملی ایران
بموجب اصل پنجم متمم
قانون اساسی

پرتال جامع علوم انسانی
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران